

درس پانصد و شصت و ششم

معنای حرکت در مقوله (۲)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

خب از روی همین متن می‌خوانیم که اگر مطلبی هست [گفته شود البته] مطلبی نیست.
وَ رُدُّ هَذَا بِأَنَّهُ يَلْزَمُ أَنْ لَا يَكُونَ لِلْمُتَحَرِّكِ الْأَيْنِي فِي زَمَانِ الْحَرَكَةِ مَكَانًا بِالْفِعْلِ.^۱

نقد نظریه ضرورت مکان بالفعل برای متحرک

این اشکال پاسخ داده شد و رد شد به اینکه اگر قائل باشیم بر اینکه افراد آئی و بالفعل در خارج در زمان واحد متحقق باشند لازمه آن این است که آن اشکالات ثلاثه که عرض شد پیش بیاید. پاسخی که نسبت به این قضیه داده شد این بود که ما قائل به فعلیت نیستیم که همه افراد بالفعل باشند، محال است به جهت اینکه مسئله، مسئله زمان است و در زمان برای فعلیت فرد بعد باید فعلیت فرد قبل محو بشود و هر فعلیتی باید پس از فعلیت دیگر تحقق پیدا نکند و نمی‌شود همه فعلیت‌ها باهم باشند.

لذا افراد، قریب به فعلیت هستند نه اینکه خود فعلیت برای افراد ثابت است؛ یعنی در حال آماده شدن برای فعلیت هستند و یک حرکت کوچک دیگری مانده است که اینها صورت خارجی پیدا بکنند و آن حرکت هم به واسطه زمان یا قوه محرکه باشد این مسئله پیدا می‌شود. خب جواب این روشن است و عرض شد جواب این است: **يَلْزَمُ أَنْ لَا يَكُونَ لِلْمُتَحَرِّكِ الْأَيْنِي فِي زَمَانِ الْحَرَكَةِ مَكَانًا بِالْفِعْلِ؛** لازمه این حرف این است که برای یک متحرکی که متلبس به این است و نسبت با مکان دارد، در زمان حرکت یک مکان بالفعلی نباشد چون شما گفتید که افراد فعلیت ندارند. وقتی که افراد فعلیت نداشته باشند پس همه افراد در قوه محض هستند حالا چه قوه محض بگوییم و چه قوه قریب به فعل بگوییم بالأخره این قوه محض بودن و قوه قریب به فعل آنها را هنوز فعلی نکرده است.

مثل اینکه فرض کنید تمام شرایط برای نوشتن روی کاغذ را پیدا بکنید. اول شرط آن این است که قلم داشته باشید، شرط دوم این است که دفتر داشته باشید، شرط سوم این است که بالأخره خودتان تشریف داشته باشید و اراده بکنید همه اینها آماده باشد همین که یک قلم را برمی‌دارید و می‌خواهید روی کاغذ بگذارید یک

^۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۲۵.

نفر دست شما را می‌گیرد و [دست شما] همین طوری خشک می‌شود. در اینجا تمام شرایط آماده شد و ارادهٔ مرید و کاتب برای نوشتن و کتابت هم هست فقط این حرکتی که باید از روی نوک قلم انجام بشود یک عایقی جلوی آن حرکت را می‌گیرد. خب چه فرقی در نتیجه می‌کند بین این با اینکه اصلاً دفتر نباشد، قلم نباشد، آدم آن در دنیا نباشد و هیچی اصلاً نباشد اصلاً آدمی نیست که بنویسد فرض کنید وسط جنگل هست از نظر نتیجه که نوشتن روی کاغذ است با هم چه فرقی کرد و چه تفاوتی می‌کند؟ شما حالا بگویید که آن افراد آن قوه دارای محوضت و قوهٔ محض هستند و هیچ‌گونه استعداد و آمادگی برای تلبس به فعلیت ندارند، این طور بگویید یا اینکه بگویید که نه، همه‌گونه آمادگی هست ولی هنوز این تلبس حاصل نشده است، هر دو یکی است و فرقی نمی‌کند.

پس لازمهٔ این مطلب این است که یک متحرک در هر آنی از آنات باید در یک مکانی باشد، در یک مکان نباشد چون هنوز فعلیت برایش حاصل نشده است چون شما فعلیت را از افراد برداشتید و آن را قوهٔ قریب به فعل قرار دادید. این جوابی است که از این مسئله داده شد و جواب درستی هم هست.

و لا للمتحركِ الكَمِّي كَمِّ بِالْفِعْلِ وَ هُوَ بَاطِلٌ بِالضَّرُورَةِ.

و أَجَابَ عَنْهُ الْعَلَامَةُ الدَّوَانِيُّ بِأَنَّ الْمُتَحَرِّكَ إِنَّمَا يَتَصَفُّ بِالْفِعْلِ حَالَ الْحَرَكَةِ بِالتَّوَسُّطِ بَيْنَ تِلْكَ الْأَفْرَادِ.

برای متحرکی که در کم حرکت می‌کند کم بالفعل نباشد همین طور در کیف متنها ایشان این را نگفتند، [و این بالضروره باطل است]. از این اشکال که مسئله حرکت در مقوله باشد علامهٔ دوانی آمده جواب داده است؛ ایشان قائل به حرکت توسطیه شده است همان طور که جلسهٔ قبل خدمتتان عرض شد و به واسطهٔ حرکت توسطیه خواسته است مشکل را برطرف کند که متحرک متصف به فعل در حال حرکت هست نه در وقتی که می‌ایستد چون آنها می‌گفتند که آن وقتی که متحرک قطع از حرکت می‌کند آن موقع باید فعلیت باشد نه در وقتی که همین طوری دارد حرکت می‌کند و می‌آید. چون تلبس به فعل، فردی را به خود گرفتن، واجد یک مقطعی از زمان حرکت شدن و ارتباطی با یک مکان پیدا کردن این ارتباط در صورت سیلان که نمی‌شود بلکه در صورتی می‌شود که این بایستد. وقتی که این ایستاد حالا شما می‌گویید که هان! این متحرک در این نقطه ایستاد. وقتی که در یک سانت بعد ایستاد شما می‌گویید که این متحرک در این سانت ایستاد مثل قطاری که حرکت می‌کند و از یک ایستگاه به ایستگاه دیگر می‌رود ایستگاه برای قطار کجاست؟ طول مسافت بین دو نقطه نیست بلکه آن نقطه‌ای که می‌ایستد آنجا ایستگاه قطار می‌شود. یعنی داریم از نظر همین تقریب عرفی می‌گوییم و ایشان دارند می‌گویند والا این مطلب که باطل است.

بنابراین متحرک در وقتی که دارد حرکت می‌کند خودش بالفعل فردی از افراد را ندارد و افراد متحرک افراد فرضی هستند یعنی فرض بین دو نقطه افراد ما لا یتناهی را فرض می‌کند که این متحرک در هر نقطه‌ای

از این افراد غیر متناهی یک ارتباطی با آن نقطه دارد و یک فردی از او را دارد حالا چه فرد، فرد کمی باشد یا فرد، فرد کیفی باشد که حرکت در لون باشد یا در سایر مسائل دیگر باشد، از این نقطه نظر تفاوت ندارد. شما حتی ولوم یک ضبط را برمی دارید باز می کنید همین که صدا را باز کردید کم کم کم کم صدا را زیاد می کنید تا به جایی می رسد که گوش مبارک کر می شود! این حرکتی که دارد از حرکت کم تا حرکت زیاد طی می کند این حرکت کیف در مسموعات می شود. در مذوقات و مشمومات و در سایر موارد هم همین طور است. منتها قوم حرکت را بیشتر در مقوله کم آورده اند چه کم متصل که مکان و قارّ الذات باشد یا غیر قارّ الذات که زمان است ولی در آنها کمتر بحث شده است ولی مسئله یکی است.

در هر مقطعی که دستتان را نگه دارید همان مقطع، «آن» می شود برای آن فردی که صوت در آن محدوده دارد الآن حرکت می کند و دارد می رود به سمت آن نقطه ای برسد که در آنجا قرار گرفته است. حالا اگر دستتان را از یک نقطه شروع کنید و این ولوم را همین طور قرار بدهید بدون اینکه نگه دارید همین طوری این ولوم را بچرخانید می بینید یک حالت امتداد بدون یک توقف مدام دارد در گوش شما زیاد می شود زیاد می شود تا می گویند که وای کر شدم! مخصوصاً اگر یک چیزی نزدیک گوشتان بگذارید و صدای آن زیاد بشود می گویند که وای کر شدم و دیگر صدا صدای خیلی شدیدی است. خب این حرکت از این نقطه به آن نقطه دیگر که دارد همین طور صدایش شدید می شود این اتصاف فعلی برای آن حرکت و صوت ایجاد نمی کند.

اتصاف فعلی عبارت از یک اتصاف فرضی است که اگر بخواهیم این حرکت را قطعه قطعه و تقسیم و تجزیه به اجزاء غیر متناهی کنیم، همین که احساس می کنید که صدا دارد زیاد می شود، این احساسی که دارید می کنید که صدا دارد در گوشتان زیاد می شود، این چه پدیده و چه حادثه ای در خارج به وجود می آید؟ چه قضیه ای است؟ فعلیت هایی است که این فعلیت ها به واسطه تبدیل استعداد به قوه های غیر متناهی است یعنی آن حالتی را که یک شیء می خواهد از آن قوه و از آن استعداد به فعلیت برسد آن متحرک در این دو لنگه فعلیت دارد، یعنی فرض بکنید از این نقطه می خواهد به این نقطه برسد.

تعریف حرکت توسطیه و قطعیه

پس صدا الآن در گوش من در یک مرتبه است، یک خرده که می خواهد زیاد بشود این حرکت را حرکت توسطیه می گویند؛ حرکتی که متحرک از یک نقطه قوت می خواهد برگردد و به یک نقطه فعلیت برسد باز از آن فعلیت که قوه است می خواهد برگردد و به فعلیت دیگر برسد، باز از آن فعلیت که الآن بالفعل است و لکن فی حدّ نفسه برای مرتبه دیگر قوه است می خواهد از آن برگردد و به آن مرتبه فعلیت بعد برسد. فاصله ای را که از اول طی می کند که از این نقطه به آن نقطه آخر برسد این فاصله را حرکت قطعیه می گویند. یعنی بالأخره

شما در گوشتان یک صدای ضعیفی اول شنیدید یا اصلاً صدا نشنیدید. فرض کنید اول حرکت مرتبه صفر است بعد که این ولوم را باز می‌کنید می‌بینید در گوشتان یک چیزهایی پیدا می‌شود و شروع شد. این حرکتی که شروع می‌شود تا به آنجا می‌رسد، آنچه را که در گوشتان احساس می‌کنید به آن حرکت قطعی می‌گویند که اول ضعیف بود و بعد قوی شد. در این حرکت قطعی یک حرکت عقلی است نه حرکت خارجی، ما حرکت خارجی را می‌فهمیم؛ اول صفر بود و بعد رسید تا جایی که گوش را زحمت می‌دهد. این حرکت، حرکت قطعی می‌شود.

فرق حرکت توسطیه با قطعی

در این حرکت قطعی یک حرکت فرضی و عقلی و ذهنی خوابیده و منطقی است و آن حرکتی از جزء جزء این نقطه صفر به آن نقطه صد است. آن حرکت که بین هر نقطه که قوه و استعداد برای شدن و رفتن و جهش به حرکت بعدی است آن حرکت را حرکت توسطیه می‌گویند یعنی حرکتی که از تبدیل قوه به فعل حاصل می‌شود و نتیجه آن حرکت توسطیه، حرکت قطعی‌ای است که مشاهده و احساس می‌کنیم و لکن آن حرکت توسطیه را احساس نمی‌کنیم.

پس وقتی که شما این صدا را شنیدید حالا ولوم را قطع می‌کنید و می‌نشینید با خودتان فکر می‌کنید که این صدایی که الان در گوش من آمد چه بود؟ از اول که صد نبود؟ می‌گوییم که نه، از اول کم بود و من اصلاً چیزی نشنیدم بعد یک دفعه صدای این دستگاه شروع کرد به زیاد شدن و این صدا زیاد شد می‌گویید که آهان! حتماً یک قضیه‌ای اتفاق افتاد که این گوش من از ضعیف به اشتداد این احساس را کرد. وقتی که دستم را حرکت می‌دادم [و ولوم را زیاد می‌کردم] می‌دیدم که در گوش من هم صدا دارد زیاد می‌شود. این حرکتی که در گوش من صدا زیاد می‌شود به خاطر این بود که همین‌طور هر مرتبه تبدیل به مرتبه دیگری شد و مرتبه هم تبدیل به مرتبه دیگری شد آن مرتبه هم تبدیل به مرتبه دیگری شد مدام مرتبه تبدیل شد تا به بالا رفت که گوشی را از گوشم برداشتم دیدم گوشم دارد کر می‌شود.

[برای] این حرکت باید یک مسئله‌ای در اینجا تحقق پیدا کرده باشد و آن چیست؟ تبدیل قوه به فعلیت است. اسم حرکت در تبدیل قوه به فعلیت، حرکت توسطیه است. آیا آن تبدیل قابل حس است؟ نه، قابل حس نیست. آنچه که قابل حس است حرکت قطعی است؛ همان اشتدادی که شما آن اشتداد را بالفعل دارید در گوشتان احساس می‌کنید ولی از آنجایی که این اشتداد به تدریجی الحصول در زمان انجام می‌شود و وجود این اشتداد مشروط به تدرج زمانی است بنابراین باید یک امری در اینجا محقق شده باشد تا این حس به شما منتقل بشود. آن امری که محقق شده است عبارت از تبدیل‌های غیر متناهی است. تبدیل‌های غیر متناهی قوه به فعل باید انجام شده باشد که من یک جریان سیال و مستمری را در ذهن و گوش خود احساس کنم پس این حرکت

نظر علامه دوانی در مورد متحرک در حرکت توسطیه

علامه دوانی می فرماید که آن متحرک در حرکت توسطیه متلبس بالفعل است، حرکت توسطیه هم که به خارج ارتباط ندارد. بنابراین آنات غیر متناهیه نباید در خارج وجود داشته باشند. این آنات و فعلیات همه فعلیات ذهنی و عقلی می شوند و آنچه که در خارج هست فعلیت ندارد بلکه آنچه که در خارج هست فقط یک حرکت قطعیه است که آن متصل است و این اشکالی که پس باید «آن» در خارج باشد و آنات غیر متناهیه و غیر متناهیه بین حاصلین باشند، این مطالب دیگر در اینجا نیست.

وَ ذَلِكَ التَّوَسُّطُ حَالَةٌ بَيْنَ صِرَافَةِ الْقُوَّةِ وَ مَحْوِضَةِ الْفِعْلِ وَ الْقَدْرُ الضَّرُورِيُّ هُوَ أَنَّ الْجِسْمَ لَا يَخْلُو عَنْ تِلْكَ الْأَعْرَاضِ وَ التَّوَسُّطِ فِيهَا.

این مرتبه قوه صرف است و مرتبه بعد مرتبه محوِضت در فعل و فعلیت صرف است. این از این نقطه به آن نقطه قابل حس و مشاهده نیست بلکه فقط به فرض عقلی است، این حرکت بین این و آن حرکت توسطیه است و آن متحرک، متلبس به آن فرد است. این مقداری است که برای جسم لازم است، اگر کسی بگوید که مگر نباید جسم متحقق به فعلیت باشد؟! اینجا که فعلیت را ثابت نکردید و یک فعلیت عقلی را ثابت کردید نه فعلیت خارجی که همان فعلیت در «آن» باشد. مگر نباید جسم خودش ضرورت داشته باشد که متلبس به یک فعل باشد؟ خود متحرک در هر آنی باید یک فعلیت داشته باشد. می گویند که این مقدار ضرورت نیست و آن ضرورت چیز دیگر است. آن مقدار که ضرورت دارد برای فعلیت متحرک این است که این جسم خالی از این اعراض نباشد و توسط در این اعراضی که بر او پیدا می شود. جسم باید موضوع برای عرض باشد خب الآن هم هست. الآن عرض است و ارتباط خود همین جسم با مکان و زمان همه اینها واجد این مسئله است. این قضیه، قضیه فعلیتی است که این عرض بر او حاکم است.

وَ أَمَّا أَنَّهُ لَا يَخْلُو مِنْ أَفْرَادِهَا بِالْفِعْلِ فَلَيْسَ ضَرُورِيًّا وَ لَا مُبْرَهِنًا عَلَيْهِ بَلِ الْبُرْهَانُ رُبَّمَا اقْتَضَى خِلَافَهُ هَذَا كَلَامَهُ.

و اما اینکه از افراد این اعراض نباید [بالفعل] خالی باشد این ضروری نیست و مبرهن هم نیست یعنی از افراد خارجی که همان آیات آن افراد را تشکیل می دهند، بلکه برهان در اینجا یعنی همان اشکالی که شده اقتضای خلافش را می کند. البته این قضیه باز محل ایراد است و مرحوم آخوند به آن ایراد می فرماید:

وَ لَا يَخْفَى مَا فِيهِ فَإِنَّ الْمُتَحَرِّكَ فِي الْأَيْنِ.

اشکال مرحوم آخوند به نظریه علامه دوانی

ایراد بر محقق دوانی توسط آخوند این است که اگر شما معنای تحرک در این و اینیت را بفهمید اصلاً

فعلیت در خودش خوابیده است! وقتی که این کتاب در این نقطه هست یعنی الآن متلبس بالفعل است. پس تلبس و توسط و حرکت توسطیه چیست که می‌گویی؟! این حرف‌ها را از خانه کدام عمه‌ات آوردی؟! این متحرک که الآن در این مکان هست یعنی الآن من در این مکان هستم گرچه قطار الآن از این ایستگاه حرکت می‌کند و به ایستگاه دیگر می‌رسد و دو ایستگاه است ولی آیا از روی هوا مثل کلاغ پرید یا بالأخره راه رفت؟! کلاغ هم که باشد بالأخره باید از روی هوا باشد!

کیفیت انتقال تخت بلقیس توسط آصف بن برخیا

مگر مثل حضرت آصف بن برخیا می‌باشد که اصلاً راه را طی نکند؛ ﴿أَنَا أَتَيْكَ بِهٖ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾! تخت آنجا را در اینجا خلق می‌کند یعنی آن تخت در آنجا را معدوم می‌کند و همان تخت را در اینجا خلق می‌کند. خیلی عجیب است هان! یعنی آصف نیامد تخت را از روی حیاط سریع بردارد! این فیلم‌ها دیده‌اید که وقتی از یک کسی فیلم می‌گیرند بعد این فیلم را آهسته می‌کنند مثلاً طرف دویده بعد یک‌دفعه می‌بینی دارد قدم می‌زند بابا این دویده است! و همین‌طور برعکس؛ گاهی اوقات طرف دارد قدم می‌زند یک‌دفعه فیلم را تند می‌کنند می‌بینی دارد مثل موشک تند می‌رود!

پس فرض بکنید اگر دستگاهی بود و یک فیلمی از این فضای که بین تخت بلقیس و حضرت سلیمان علیه‌السلام بود در آن موقع گرفته می‌شد یک‌دفعه می‌دیدید که تخت بلقیس عین شهاب که شب‌ها می‌رود، در یک ثانیه به آنجا رفت! بعد آن فیلم را کند می‌کردیم می‌دیدیم تخت مثل هواپیما بالا رفت ولی قضیه این‌طوری نبوده است! اصلاً هوا و تخت و مسافتی نبوده است! این کتابی که الآن در اینجا بود یک‌مرتبه این کتاب در آنجا خلق شد!

بعضی از افراد به ما می‌گفتند که ما به یک جایی رفته بودیم و [صحبت از] این قضیه آصف شد و آن شخص صاحب حال و نفسی بود. [بقیه] این مسئله و قضیه را باور نمی‌کردند. بعد گفتند که خیلی خوب، حالا شما یک چیزی در کنار خودت قرار بده بعداً کاملاً به مسافت نگاه کنید. همان چیزی که مقابلشان بود مثلاً ظرف چای و استکان چای که بود گفت که همه نگاه کنید ببیند این چای را که می‌آورم از کدام مسافت عبور می‌کند؟ می‌گفت که همه نگاه کردیم. این چای اینجا بود یک‌دفعه دیدیم چای آن کنار هست! هیچ، اصلاً به اندازه حتی سرسوزنی احساس اینکه این چایی حرکت کرد نداشت. بعد گفت که حالا من این کار را انجام می‌دهم - این شخص در یکی از این شهرستان‌ها بود و فوت کرده است - بعد می‌گفت که این چایی را حالا

^۱ . سوره نمل (۲۷) آیه ۴۰. امام شناسی، ج ۴، ص ۱۱۰:

«گفت: من تخت بلقیس را قبل از یک چشم به هم زدن در حضورت می‌آورم.»

جابجا می‌کنم این قسم دومی که جن می‌خواست این کار را بکند یک نگاه کردیم دیدیم چایی دارد بلند می‌شود و مثل پرنده می‌آید آمد آمد و رفت در آنجا دوباره نشست! گفت که این کار، کاری است که جن می‌خواست بکند و آن کار، کاری است که آصف کرد! گفت:

فِيضِ رُوحِ الْقُدُسِ ار باز مدد فرماید *** دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد!

حضرت آصف علیه‌السلام آمد خلق و إعدام کرد. اول آن را در آنجا إعدام کرد و بعد در آنجا خلق کرد مسافتی طی نکرد!

ولی در اینجا می‌بینیم این متحرک دارد مسافت طی می‌کند، حرکت توسطه دیگر چیست؟! این در هر نقطه فعلیت و با مکان و زمان همان نقطه خودش ارتباط دارد. بله، این قدر نقاط زیاد هستند که برای ما قابل تشخیص نیستند آن یک حرف دیگر است ولی از فعلیت این نسبت به افراد کم نمی‌کند. افراد این الآن دارای فعلیت هستند.

وقتی که شما ذغال را بردارید در این گردونه بریزید اول که ذغال را ریختید یک نقطه دارد وقتی که می‌چرخانید یک نقطه دیگر دارد این نقطه این نقطه، اما همین که دو دور چرخانید دیگر نقاط آن قدر زیاد است که برای شما یک خط مستدیر متصل را تشکیل می‌دهد. آیا این خط مستدیر متصل تشکیل دادن از آن تشکل نقاط غیر متناهیة بالفعل جلوگیری می‌کنند؟! الآن که این در اینجا هست آیا چون این خط وجود دارد یعنی آن نقاط وجود ندارند؟! این نقطه در اینجا هست بعد شما یک نقطه دیگر می‌بینید بعد یکی دیگر می‌بینید، بین این دو نقطه هم [نقاطی] وجود داشته است شما احساس نکردید، تا این عکس برود در شبکه قرار بگیرد و شبکه به مغز منتقل کند و عکس و تصویر بعدی در جای خودش قرار بگیرد، سرعت تصویر دیگر از انتقال ذهن بیشتر است. آن سرعت چون بیشتر است مغز نمی‌تواند این دو عکس را در کنار هم قرار بدهد و برای یکدیگر فاصله قائل بشود. لذا عکس دوم قبل از عکس اول به این می‌چسبد و عکس و تصویر سوم هم می‌چسبد. در این عکس‌هایی که هنوز عقل و مغز آنها را تجزیه نکرده است صور مختلفه به نحوی می‌آید که یک صورت واحد جلوه می‌کند آن وقت شما به آن خط می‌گویید، در حالی که خط نبود در واقع فعلیت‌های غیر متناهی بوده است که در هر آنی آن فعلیت‌ها حاصل شده است.

فَإِنَّ الْمُتَحَرِّكَ فِي الْأَيْنِ مِمَّا أَحَاطَ بِهِ جِسْمٌ فِي كُلِّ زَمَانٍ حَرَكَتِهِ فَبِالضَّرُورَةِ لَهُ أَيْنٌ بِالْفِعْلِ وَ إِلَّا فَيَلْزَمُ الْخَلَاءُ وَ هُوَ مَحَالٌّ وَ أَيْضاً الْأَفْلَاقُ غَيْرُ مَنْفَكَةٍ عَنِ الْحَرَكَةِ الْوَضْعِيَّةِ.

پس متحرک در این از آن چیزی که جسم او را احاطه کرده است در هر زمان حرکتش، باید برای او بالضروره یک اَین بالفعلی وجود داشته باشد. لازم‌اش این است که خلائی باشد که محال است. خلأ این است

^۱. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۱۴۳.

که متحرکی باشد یعنی ظرفی باشد و در خارج، مکانی نباشد ولی در اینجا به عکس است یعنی در هر دوی آن هست همان طور که خود مرحوم حاجی هم فرمودند در اینجا مکانی هست و فعلیت متحرکی دیگر در آنجا وجود ندارد. این هم باز در اینجا خلاصاً است.

تفاوت فلک و کهکشان

اشکال دومی که ایشان کردند بنا بر همان قاعده و حرکت وضعی در افلاک هست البته [در علم فیزیک] جدید فلک را [به این صورت] نداریم و وجود ندارد چون آنچه که در عالم هست عبارت از اجرام هستند که خود جرم فی حد نفسه برای خودش استقلال دارد البته در ارتباط با یکدیگر حرکت دَجَازَه و اینها برای خودشان یک تشکل فیزیکی را به وجود می آورند اما اینکه ما جرمی داشته باشیم و خارج از این جرم، جرم دیگری وجود داشته باشد که آن جرم دیگر هم او را و هم حرکت او را تشکیل می دهد یک هم چنین چیزی در فیزیک جدید نیست. این فرض قدمای قدیم است. آنهایی که امروزه می گویند می گویند که کهکشان است ولی کهکشان مسئله اش با افلاک فرق می کند. کهکشان چیزی جز خود اجرام نیست. اینها به غیر از خود اجرام قائل به یک وجود دیگری بودند؛ آن وجود شاعر و وجود فعلی که این اجرام را دربر دارد و خودش مدیر و مدبر خود جرم است یعنی هم چنین مسئله ای داشتند و [در مورد] آن افلاک قائل به حرکت وضعی بودند و آن حرکت حرکت غیر منفک بود به نحوی که اگر آن حرکت وضعی را از افلاک بگیرد آنها متلاشی خواهند شد.

اشکال دیگری که وارد می شود و مرحوم آخوند می فرماید این است که بر مسلک طبیعیات آن زمان که شما هم خودتان معترف هستید افلاک، غیر منفک از حرکت وضعی هستند. اگر حرکت وضعی را نداشته باشند همه آنها معدوم خواهند شد.

فَيَلْزَمُ أَنْ لَا يَكُونَ لَهَا وَضْعٌ فِي وَقْتِ أَصْلًا.

لازمه این حرف این است که اصلاً آنها وضعی [در وقت] نداشته باشند چون شما فعلیت را از آن حرکت

سلب کردید خب مطلب چیست؟

فَالْحَقُّ فِي هَذَا الْمَقَامِ أَنَّ أَفْرَادَ الْمَقُولَةِ الَّتِي تَقَعُ فِيهَا الْحَرَكَةُ لَيْسَتْ مُنْحَصِرَةً فِي الْأَفْرَادِ الْإِنِّيَّةِ بَلْ لَهَا أَفْرَادٌ إِنِّيَّةٌ هِيَ مَعْيَارُ السُّكُونِ وَ أَفْرَادٌ زَمَانِيَّةٌ تَدْرِيجِيَّةٌ الْوُجُودِ مُنْطَبِقَةٌ عَلَى الْحَرَكَةِ بِمَعْنَى الْقَطْعِ.^۱

مرحوم آخوند خودشان دارند بنا بر مسلک قدما [بیان می کنند] فراموش نکنید که تمام اینها بنا بر مسلک قدما است و ایشان هنوز مطلبشان را راجع به حرکت در وجود ذکر نکردند و در بحث حرکت جوهریه ذکر خواهند کرد. فَالْحَقُّ فِي هَذَا الْمَقَامِ ... حق در مسئله این است که افراد آن مقوله که در آن حرکت واقع می شود

^۱ .الحكمة المتعالية، ج ۱، ص ۴۲۵ و ۴۲۶.

اینها منحصر در افراد آنی نیستند تا اینکه شما بگویید که تلبس یک متحرک به فرد آنی یعنی به عبارت دیگر ظهور آیات در خارج که آن هم خلاف فرض است و در خارج آیات وجود خارجی ندارند بلکه برای آن حرکت یک افراد آنی‌ای است که آن معیار سکون است یعنی در هر جا که متحرک در آنجا ایستاد آنجا خودش یک آن تشکیل می‌شود که عرض شد که آن نقطه قطع دو فعلیت و استعداد است و یک افراد زمانیه تدریجیه الوجود دارد که اینها بر حرکت به معنای قطع منطبق هستند. البته این ما لا یتناهی است چون اگر بخواهد از یک نقطه به نقطه دیگر برود و این حرکت قطعی انجام بشود این بما لا یتناهی باید دارای افراد زمانیه باشد.

اقسام فعلیت برای متحرک

پس هر متحرکی دو فعلیت دارد؛ یک فعلیتش فعلیت آنی است همان‌جا که متحرک می‌ایستد. من که دارم کتاب را از اینجا به اینجا می‌آورم در هر جا که ایستادم یک فرد آنی تشکیل می‌شود؛ آهان اینجا ایستادم، اینکه اینجا ایستادم یعنی نه جلوتر می‌روم نه عقب‌تر می‌روم. پس این یک ارتباطی با این نقطه از خط کمی دارد. دوباره ده سانت این طرف‌تر می‌روم و اینجا می‌ایستم دوباره این یک فرد «آن» را تشکیل می‌دهد یعنی همان رأس نقطه‌ای که آن نقطه فعلیت است و دیگر در آنجا استعداد نیست یعنی تلبس، تلبس خارجی است. این یک فرد فعلیت است. یک فرد هم داریم که اصلاً در یک جایی نایستد یعنی همین‌طور حرکت بکند و تا اینجا بیاید. فقط دو نقطه در اینجا فعلیت دارد یعنی یک نقطه شروع و یک نقطه اختتام. بین آن چیست؟ بین آن افراد آنی ما لا یتناهی وجود دارد که فعلیت به‌نحو ما لا یتناهی است ولی این فعلیت‌ها همه باهم نیستند؛ یکی ازین می‌رود و دیگری پیدا خواهد شد و مسئله‌ای هم به‌وجود نمی‌آید.

بَلْ هِيَ عَيْنُهَا كَمَا رَأَتْ بَعْضُهُمْ فَحِينُنْذٍ يَكُونُ لِلْمُتَحَرِّكِ مَا دَامَتِ الْحَرَكَةُ بَاقِيَةً عَلَى اتِّصَالِهَا قَرْدًا وَاحِدًا
زَمَانِيٌّ مُتَّصِلٌ غَيْرُ قَارٍ نُو هُوِيَّةٍ مُتَكَمِّمَةٍ اتِّصَالِيَّةٍ مُنْضَمِّنٍ لِجَمِيعِ الْحُدُودِ الْمَفْرُوضَةِ فِي الْأَنَاتِ.^۱

بلکه این افراد عین همان متحرک و حرکت هستند نه اینکه جدا هستند [همان‌طوری که بعضی این‌طور می‌بینند]. برای متحرک تا وقتی که حرکت بر اتصالش باقی است، یک فرد زمانی واحد [متصل غیر قار الذات دارای هویت و متکم اتصالیه] وجود دارد یک فرد نه هزارتا! البته این‌طور که عرض کردم عقل آن را به افراد منقسم می‌کند ولی یک فرد وجود دارد. اینکه کتاب حرکت می‌کند یک فرد الآن برای این هست و آن نفس ارتباطی است که این در آن زمان دارد. شما حالا بگویید که خود زمان افراد لا یتناهی داشته باشد خوب داشته باشد با متحرک ارتباط ندارد. شما زمان و یک دقیقه را به صد هزار قسمت تقسیم بکنید یا به صد میلیون قسمت تقسیم بکنید، بکنید به متحرک چه مربوط است؟! متحرک یک فعلیت دارد و آن بودنش در زمان است. هر وقت

۱. همان، ص ۴۲۶.

هم که ایستاد یک فرد آنی برای آن تشکیل می شود شما می آید آن را اینجا می ایستانید اینجا یک فرد آنی برای او تشکیل می شود اشکال ندارد. شما اشکال را در ما لا یتناهی می کردید ما در اینجا لا یتناهی را برداشتیم. این الآن متلبس به یک حالت است و آن حالت، حالت حرکت است. آن حالت حرکت مادامی است که این حرکت بکند. در هر جا که ایستاد یک فرد آنی هم برای او تشکیل می شود یعنی یک فعلیت در آن نقطه برای او تشکیل می شود. اگر نایستاد نایستاد یعنی اگر هم نایستاد باز فعلیتش را از دست نمی دهد که بگویید که حالا که نایستاد بالقوه است نه! منتها فعلیتش فعلیت استمرار و سیال است. پس دو فعلیت داریم.

شما چطور در خود زمان، زمان را انکار می کنید؟ زمان داری فعلیت است یا نه؟ دارای فعلیت است اگر فعلیت نبود که زمان نمی گوید. می گوید که یک ساعت اینجا بودم دو ساعت اینجا بودم گاهی اوقات آدم سه ساعت یک جایی هست خیال می کند پنج دقیقه گذشته است! بعضی موارد اتفاق می افتد که سه ساعت گذشته است و در واقع پنج دقیقه است! و گاهی اوقات پنج دقیقه گذشته است اما خیال می کند ده ساعت بر او گذشته است و او ایلا! خدا پیش نیاورد! آن اولی حالا عیب ندارد ولی دومی را [خدا پیش نیاورد].

پس یک زمان یک سیال فعلیت، یک فعلیت است همان طوری که فعلیت زمان فعلیت واحده است همان طور هم این متحرک بیچاره که در آن زمان هست یک فعلیت دارد و فعلیتش، فعلیت واحده است و آن تلبس به همان زمان است.

مُتَصِلٌ غَيْرُ قَارٍ ذُو هَوِيَّةٍ مُتَكَمِّمَةٍ اِتِّصَالِيَّةٍ ... این قرار ندارد و این فرد، فردی نیست که قار باشد غیر قار الذات است و دارای هویتی است که آن هویت هویت کمی و اتصالی است و انقطاع ندارد. تمام آن حدودهایی که در آنات فرض می شود همه آنها در آن داخل است چون واحد، سیال است. شما هزارتا «آن» هم تصور بکنید این همه آنات را به یک فعلیت واحد در وجود خودش دارد.

تَلْمِيذٌ: شَمَا بَا تَحْلِيلِ عَقْلِي ثَابِتِ كَرْدِيدِ دَر اَنجَابِي كِه اَفزَايش جِرم [دَارِيْم] و ... اَفزَايش سِرْعَتِ ...؟

استاد: آن بحث یک بحث دیگر است و آن یک چیز دیگر است که خود افزایش جرم آن افزایش، افزایش حجم است.

تَلْمِيذٌ: نِه حَجْم اَن ثَابِتِ اسْت و جِرم اَن اَفزَايش پيدا مي كند.

استاد: خب باشد حجم است. سنگین می شود باز کمش زیاد می شود و فرق نمی کند.

تَلْمِيذٌ: مَقْدَار جِرم زياد مي شود.

استاد: زیاد شدن مقدار جرم یا وزن را زیاد می کند ...

تَلْمِيذٌ: خب وزن وقتي هست كه اصلاً جاذبه باشد. بحث در جايي است كه اصلاً جاذبه نباشد.

استاد: نه، در یک نقطه خاص بالأخره این در ارتباط با این وقتی که جاذبه زیاد هست، وقتی که جاذبه

ثابت بگیریم چه تحولی در آن پیدا می شود؟

تلمیذ: فرض کنیم که جاذبه نباشد ولی جرم افزایش پیدا می‌کند. سرعت‌هایی که در قابل مقایسه با نور هستند آنجا جرم افزایش پیدا می‌کند.

استاد: ببینید با افزایش جرم بالأخره چه پدیده‌ای در آن پیدا می‌شود؟ یا باید حجمش زیاد بشود یا باید در آنجا به خود آن مولکول‌ها چیزی از خارج اضافه شود یعنی به واسطه آن ارتباطی که با محیط و اطراف دارند جرم را از خارج در خودشان می‌گیرند و وقتی در خودشان گرفتند حالا شما بگویید که وزن زیاد نمی‌شود بالأخره حجم در وجود خودش و آن تراکم بیشتر می‌شود. تراکم بیشتر شدن خودش یک حجم تعلیمی است و باز همین اشتداد عرض در آن هست.

تلمیذ: این پدیده‌هایی که با سرعت زیاد فرض می‌شوند اینها در خلأ بررسی می‌شود، در آنجا جرم افزایش پیدا می‌کند یعنی آن متحرک همان متحرک است یا فرق می‌کند؟

استاد: نه، آن فرق می‌کند و عوض می‌شود. خود متحرک در وجودش در اشتداد است آن وقت آن حرکت جوهری می‌شود باینکه ما می‌گوییم فرق می‌کند.

تلمیذ: اجزاء آن هم نمی‌آید؟ مسئله‌ای نیست...

استاد: یعنی خودش تولید می‌کند.

تلمیذ: خودش دارد خلق می‌شود.

استاد: بله، اینکه خودش را مدام دارد خلق می‌کند یعنی خودش مدام دارد خودش را زیاد می‌کند تمام شد. این کم غیر قار آن در اینجا مدام دارد اشتداد پیدا می‌کند. البته حرکت جوهریه موجب حرکت در عرض هم می‌شود و بدون آن نمی‌شود.

نسبها إليه نسبة النقط المفروضة إلى الخط فالفرد الزماني من المقولة حاصل للمتحرك بالفعل من دون فرض أصلاً و أما الأفراد الأنيّة و الزمانيّة التي هي حدود ذلك الفرد و أبعاضه فهي حصولها بمجرد الفرض.

نسبت این آنات به آن کم نسبت نقطه‌هایی است که با خط فرض می‌شود که إلى ما لا يتناهي است. آن فرد زمانی از مقوله، آن برای متحرک بالفعل حاصل می‌شود چون خود زمان بالفعل است خب متحرکش هم بالفعل می‌شود. پس یک فرد بیشتر ندارد. خب دیگر در اینجا مسئله‌ای فرض نشد. اما آن افرادی که شما برای زمان فرض کردید که زمان مرکب از افراد آنیّه غیر متناهیّه است که از بین دو نقطه افراد غیر متناهیّه وجود دارند و افراد آنیّه و زمانیه‌ای که حدود این فرد واحد و ابعاض و جزئیات این فرد واحد هستند نه در خارج، این در خارج نیست عقل می‌آید اینها را تقسیم و تجزیه می‌کند نه اینکه اینها واقعاً در خارج به نحو ما لا يتناهي وجود دارند. آنچه که در خارج می‌بینیم یکی است و یک واحد می‌بینیم. صدا کم بود یک دفعه زیاد شد و به یک جا رسید. حالا بگویید که چندتا مرتبه داشت؟ این مسئله قابل برای شمارش نیست و شما یک واحد می‌بینید و عقل می‌آید تجزیه می‌کند و این یک واحد را به میلیاردها بلکه به ما لا يتناهي [تقسیم می‌کند] اصلاً میلیارد نمی‌شود این قضیه را بردارد. می‌گوید که به میلیاردها این [تجزیه] می‌شود حالا آیا دستگاهش هست یا نیست

این مسئله قابل برای این ظهور خارجی نیست.

فَإِنَّ لَا يَلْزَمُ خُلُوعَ الْجِسْمِ عَنِ الْمَقُولَةِ الْمُتَحَرِّكِ فِيهَا وَ لَا تَنَالِي الْأَنَاتِ وَ لَا الْأَنْبِيَاتُ وَ لَا انحصارُ ما لا يَتَنَاهَى بَيْنَ حَاصِرَيْنِ إِذْ لَا يَوْجَدُ فَرْدٌ وَاحِدٌ أَنْ يَفْعَلَ حَالَ الْحَرَكَةِ فَضْلاً عَنِ تَشَاغِعِ الْأَنْبِيَاتِ أَوْ كَوْنِهَا غَيْرَ مَتَنَاهِيَةٍ.

پس جسم از مقوله‌ای که در آن حرکت می‌کند خالی نیست. اصلاً منطبق با همان مقوله است که در آن حرکت می‌کند و نه تتالی آنات می‌آید و نه اینکه آنات با همدیگر بیایند و در آن آنات زمانی با همدیگر در خارج ظهور پیدا نکنند و نه آنات با همدیگر بیایند آنات یعنی این فعلیتی که ارتباط این متحرک با آن «آن» را تشکیل می‌دهد «آن» زمان است و آنات شیء متحرک در زمان هستند و نه انحصار ما لا يتناهى بین حاصلین که بین دو نقطه اشیاء غیر متناهی بالفعل وجود داشته باشند زیرا اصلاً یک فرد آنی بالفعل در حال حرکت نیست. وقتی بایستد فرد آنی تشکیل می‌شود وقتی نایستد ما اصلاً فرد آنی نداریم. همان زمان که یک فرد واحد هست همان زمان هم به متحرک منتقل می‌شود. پس یک فرد بیشتر نیست آن فرد آنی در وقتی است که این بایستد وقتی ایستاد آن وقت می‌گویید که الآن این متحرک و قطار الآن در این ایستگاه توقف کرد تا وقتی که نایستد نمی‌توانید برای قطار ایستگاهی فرض کنید چون دارد حرکت می‌کند پس قطار به چه دارد فعلیت پیدا می‌کند؟ به حرکت، نه به ایستگاه. تلبس قطار به ایستگاه نیست تلبس قطار به حرکت است. وقتی ایستاد آن وقت دیگر تلبس به حرکت ندارد و تلبس به ایستگاه دارد. این دو از همدیگر قابل امتیاز می‌شود. فَضْلاً عَنِ تَشَاغِعِ الْأَنْبِيَاتِ ... چه برسد به اینکه آنات همه با همدیگر در یک جا جمع بشوند و فعلیات غیر متناهی و وجود خارجی داشته باشند یا اینکه اینها غیر متناهی باشند و این حاصل است.

تَلْمِيذٌ: *آنجا هم که ماده تبدیل به انرژی می‌شود آنجا هم حرکت جوهریه است؟*

استاد: *بله آن هم همین طور است؛ آنکه [توانش] بیشتر است.*

البته حرکت جوهری باید توضیح داده بشود که مسئله حرکت جوهریه چیست؟ ما در حرکت جوهریه إن شاء الله اول بحث مرحوم خود آخوند را تقریر می‌کنیم و بعد آنچه که به نظر می‌رسد [بیان می‌شود]. چون باید اول آن قضیه مطرح بشود و مسئله در اطرافش کاملاً روشن بشود که منظور قائلین به این قضیه چیست. بعد وقتی که مسئله به دست آمد آن وقت پله بالاتر و مرتبه بالاتر هست آن موقع باید گفته شود. این طور بهتر می‌تواند جا بیفتد تا اینکه ابتدائاً بخواهیم به مسئله دیگر برویم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ